

## زرتشت؛ حکمت و سیاست

محسن محمودی\*

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۱۵

تاریخ تأیید نهایی: ۸۸/۷/۱۵

ما بر آنیم از آنانی باشیم که هستی را نو می‌کنند.

زرتشت، گاهان، یسنای ۳۰، بند ۹

### چکیده

اساساً زرتشت و دیانت وی، فلسفه تمدنی ایران باستان را ساخته است. زرتشت یک نظام متافیزیکی اجتماعی، اقتصادی، فلسفی و سیاسی بسیار ژرف را بنیان نهاد. آیین زرتشت، حاصل دوران پرآشوب آن روزگار، تلاش در راستای استقرار مبانی تمدنی و کوشش در جهت برپاسازی امنیت، ثبات، مالکیت و حاکمیت قانون است. زرتشت در واقع بنیادگذار فلسفه و روح این نهادهای تمدنی در ایران باستان بود. این نوشتار با نیم‌نگاهی به هرمنوتیک اسکینری، در پی شرح و تبیین زندگانی و دستاوردهای فکری-سیاسی زرتشت و آیین وی در بافت فرهنگی، اقتصادی، دینی و سیاسی ایران باستان است. هم‌چنین، این نوشتار ماجرای خرد فلسفی در یونان و ایران باستان را بررسی نموده، و علل ناباروری و سترونی خرد فلسفی در یونان باستان را به بحث می‌گذارد.

**کلیدواژگان:** زرتشت، دین بهی، آشه، پادشاهی مقتدر، مالکیت و خانواده.

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی (dr.mahmodi@gmail.com).

## گشایش

پیوسته در دوران درس و دانشگاه، پرسشی اساسی ذهن مرا به خود مشغول می‌داشت: زرتشت که بود و برای ایران‌زمین چه کرد؟ این پرسش، پرسش‌های بی‌شمار دیگری را پیش آورد: چرا ایران‌زمین، با وجود تاریخی کهن، فاقد فلسفه و خرد فلسفی در معنای اخص کلمه است؟ چرا در ایران‌زمین، در قیاس با یونان، فیلسوف و میراثی فلسفی پدید نیامد. آیا تاریخ ایران، در دوران باستان، دارای برجستگی یا ویژگی مهمی جز چند پادشاه قدرت‌مند و فاتح سرزمین‌های بسیار بوده است؟ آیا غیر از منشور کوروش، چیز دیگری هست که بدان محتشم و محظوظ گردیم؟ و در نهایت، آیا می‌توان در اندیشه‌های زرتشت به امر سیاسی قائل بود؟

درس «اندیشه‌های سیاسی در شرق باستان» در دوره دکتری، قران سعد و موعد مبارکی برای پی‌گیری این پرسش‌های گران‌سنگ و گران‌بها بود. بر آن شدم که سرگذشت ایران باستان را از زمان ورود آریایی‌ها بدین دیار دنبال کنم و در این مسیر به زرتشت برسم، تا از این رهگذر بتوانم برای پرسش‌های خود پاسخی بیابم. اولین نتیجه‌ای که بدان رسیدم ناباوری و اندوه بود. این حس و حالت دوگانه به آن سبب بود که شمار کتبی که در مورد فلاسفه دست‌چندم غربی وجود دارد، چند برابر کلیه نوشته‌هایی است که درباره زرتشت به نگارش در آمده است. از همین تعداد نیز بسیاری به رمان‌های تاریخی - عاشقانه شبیه‌اند تا نوشتاری جدی. برای این مشکلات چند علت می‌توان برشمرد.

علت نخست، سنت ناپسندیده و نادرست شفاهی بودن ما ایرانیان است. شوربختانه، ما تا احساس خطری ژرف یا توقع پاداشی گران‌بها نداشته باشیم، دست به قلم نمی‌بریم. این امر نکوهیده، از روزگار آمدن خط به خط ایران تا کنون تداوم یافته است. بسیاری اوقات بر این اندیشه ام که اساساً چرا خط وارد ایران شد! به هر جهت، کتب اصلی دیانت زرتشت، سالیان بسیار پس از وی، در روزگار ساسانیان نگاشته شد. و اینک عموم دانستنی‌ها و آگاهی‌های ما در باب زرتشت و ایران باستان، حاصل آثار و پژوهش‌های سترگ پژوهندگان غربی و به ویژه دانشمندان معظم آلمانی است.

علت دوم که برآمده از علت نخست است، از بی‌توجهی و غفلت پژوهندگان و اساتید داخل کشور به این میراث عظیم ناشی می‌شود. میراثی که چنان مغفول و مهجور مانده که در این زمینه در دانشگاه‌های ایران، به ویژه در رشته‌های علوم انسانی، دو واحد درسی نیز ارائه نمی‌شود.

به هر روی، در کنار دشواری عدم دسترسی کافی به منابع و اطلاعات و به ویژه ندانستن زبان‌های باستانی ایران، توانستم تا اندازه‌ای برای پرسش‌های خود پاسخی بیابم. اساساً زرتشت و دیانت وی، فلسفه تمدنی ایران باستان بوده است. زرتشت یک نظام متافیزیکی اجتماعی، اقتصادی، فلسفی و سیاسی بسیار ژرف را بنیان نهاد. اینک این سنت سترگ در فرایندهای طولانی تاریخ، به گوشه‌انزوا افتاده و فراموش شده است. هنگامی که تمدنی بر پا می‌شود و انسان‌ها یک‌جانشین می‌شوند، به تبع آن باید نهادهای تمدنی‌ای چون دولت، خانواده، دین و قانون مستقر شوند. زرتشت در واقع بنیادگذار فلسفه و روح این نهادهای تمدنی در ایران باستان بود.

در هنگام ظهور زرتشت، آریایی‌ها دارای ایزدان متنوعی بودند. رابط بین این ایزدان و انسان‌ها، کاهنان بودند. هر فردی برای برطرف نمودن مشکلات و گشایش در زندگی خود باید چهارپایی را برای ایزدان قربانی می‌کرد، و البته این قربانی زمانی مورد قبول بود که کاهنان آن را انجام می‌دادند. بعدها، عمدتاً به سبب خواست کاهنان که آن را در چشم خدایان مقبول‌تر می‌دانستند، طلا نیز رونق بسیار یافت و بر قربانی نمودن چارپایان برتری یافت. این کاهنان زبان رمزآلودی به کار می‌بردند، که اسباب و ابزار کار آن‌ها به شمار می‌رفت. در واقع، رمزآلودگی متافیزیکی زبان، سبب می‌شد تا آریایی‌ها باور کنند که کاهنان رابط بین آن‌ها با خدا هستند. دادن وجه به کاهنان به مرور زمان آن‌ها را به طبقه‌ای پرنفوذ و قدرت‌مند مبدل ساخت.

به سبب آن که آریایی‌ها در آن روزگار، شبه‌یک‌جانشین بودند و مجبور بودند که در ایامی از سال برای یافتن چراگاه به اطراف محل زندگی خود کوچ کنند، در وضعیت ستیز و نزاع دائمی به سر می‌بردند. در آن زمان شیوه تولید مسلطی شکل نگرفته بود، و علاوه بر دامداری، کشاورزی و شکار، شیوه‌های معیشت آن دوران به شمار می‌رفت. صنعت‌گری هنوز آن‌چنان رونق نگرفته بود و مازاد تولید کشاورزی و دامداری به سبب پراکندگی اجتماعات و رواج راهزنی، تجارتی را سبب نشده بود.

علاوه بر این، دولتی نیرومند که بتواند ایالات و ولایات مختلف و متفرق را زیر لوای یک حکومت مرکزی نیرومند جمع کند و سامان دهد، به وجود نیامده بود. گذشته از رواج راهزنی، یورش گاه و بی‌گاه مهاجمان خارجی بر دامنه ناامنی‌ها افزوده بود. زرتشت و آیینش، برپاکننده و شکل‌دهنده بستر تمدنی ایران باستان بودند. زرتشت به دنبال شکل‌گیری شهریاری نیرومند و باشکوهی بود که بتواند راهزنان را سرکوب و

متجاوزان را منکوب کند. این چنین، وی خود به دربار گشتاسب رفت تا به ترویج آرمان‌هایش بپردازد. وی قوانینی برای ازدواج و حرمت خانواده آورد، درباب محاسن فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی، به ویژه کشاورزی و دامداری، سخن‌ها گفت، مذهبی پدید آورد که قبایل آریایی را در چهارچوب تمدن ایران متحد کرد و طومار ایزدان و کاهنان را در هم پیچید. در مجموع می‌توان گفت که آیین زرتشت، حاصل دوران پر آشوب آن روزگار، تلاش در راستای استقرار مبانی تمدنی و کوشش در جهت برپاسازی امنیت، ثبات، مالکیت و حاکمیت قانون است.

در این نوشتار به آرای زبان‌شناسی آستین و سرل، هرمنوتیک اسکینری و نظریات اسپریگنز در تحلیل سیاسی به‌طور مختصر نگاهی می‌اندازیم. آستین و سرل بر این باورند که گفتار و نوشتار را باید از منظر کاربردی، به‌منزله فعالیت‌های زبان‌شناختی نویسندگان و گویندگان نگریم. در این صورت، می‌تواند حداقل دو کنش را در نظر گرفت: نخست آنکه نویسنده یا گوینده در هنگام گفتن یا نوشتن، جملات، استدلال‌ها، نظریه‌ها و غیره، آن‌ها را با معنای «گفتاری» یا «گزاره‌ای» خاصی مطرح می‌سازد. کنش دوم آن است که نویسنده یا گوینده در سخن گفتن یا نوشتن کلمات، جملات، استدلال‌ها و مانند این‌ها در حال انجام کاری است، و آن کار را با منظور یا با بار (force) قصدشده‌ای انجام خواهد داد. آستین این امر را «بار غیرگفتاری» کنش زبان‌شناختی می‌داند که با معنای گفتاری هم‌پایه است، و می‌گوید شرط لازم برای فهم یک گوینده یا نویسنده تضمین توجه (secure uptake) به بار غیرگفتاری بیان او است.<sup>(۱)</sup> سرل در مقدمه نوشتار «عبارت و معنا» بیان می‌کند که فلسفه زبان بر پایه فلسفه ذهن استوار است و تحلیل بسیاری از جنبه‌ها و زوایای افعال گفتاری بر قصدیت و حیث التفاتی ذهن مبتنی است.<sup>(۲)</sup> اسکینر با توجه به دیدگاه‌های آستین و سرل درباره عمل گفتاری یادآوری می‌کند که برای فهم گفتار جدی باید مفاد آن را فراتر از معنای لفظی و نکات دستوری مورد بررسی قرار دهیم و در مجموع برای بازیافتن معنای نهایی آن بایستی دریابیم که عامل در انجام کار چه نیتی داشته است. در مجموع، باید نیروی ویژه‌ای را که هر گفتار ممکن است در خود داشته باشد، درک کنیم. از نظر اسکینر برای دستیابی به فهمی معتبر از اندیشه‌ها و متون باید از اسطوره‌های که درباره اندیشه‌ها و متون شکل می‌گیرد دوری کرد و می‌بایست به نکات مهمی که مورد غفلت روی‌کرد زمینه‌ای است، توجه کرد.<sup>(۳)</sup> به طور کلی، هرمنوتیک اسکینری تلاش در جهت

فهم یک متن بر مبنای متن و زمینه‌های انضمامی آن است.<sup>(۴)</sup> از نظر اسپریگنز، نظریات سیاسی نمود وضعیتی تحمل ناپذیرند. به عکس، وقتی در جامعه‌ای نظریه سیاسی به وجود نمی‌آید، معنای آن این است که نوعی رضایت‌مندی در جامعه وجود دارد؛ به طوری که جامعه در مقابل پذیرش نظریات سیاسی جدید مقاومت می‌کند. به گفته اسپریگنز، هر نظریه سیاسی از این حیث براندازانه است، چرا که نهایتاً کوشش می‌کند تا یک نظم سیاسی صحیح را توضیح دهد. بدیهی است که توضیح این نظم در پرتو و اساسی نظم مستقر صورت می‌گیرد. اسپریگنز شکل‌گیری و قوام اندیشه‌های سیاسی را ناشی از وجود بحران در جامعه می‌داند، و می‌گوید اندیشه‌های سیاسی در واقع حامل و پاسخ به بحران‌اند.<sup>(۵)</sup>

بر این مبنای نگارنده زرتشت و آیینش را در بطن تحولات تاریخی بررسی کرده، و بر متن گاهان متمرکز شده است. پرداختن به شخصیت‌های تاریخی، به ویژه مردان بزرگ و تاریخ‌ساز، به سبب درآمیختن زندگی آنان با نمادها و اسطوره‌ها کاری بس دشوار است، و ریشه‌یابی آنان در تاریخ با توجه به مدارک و استنادات امروزی دشوارتر. بارتولومه این دشواری‌ها را این گونه بیان می‌کند:

بدیهی است مردان [بزرگی] که برای مردم خویش کاری سترگ انجام داده‌اند [و] جای‌گاه رفیعی در بین هم‌روزگاران خویش داشتند، [حتی] در عهد خود آنان هم آشفتگی بسیاری [در باب] داستان‌های متلون متنوعی درباره آن چه که می‌گویند [آن مردان بزرگ] انجام داده‌اند و بیان داشته‌اند [وجود داشته و] بمثابة گیاهی بر پیرامون این شخصیت‌ها رشد نموده و آنان را احاطه کرده است، و [این داستان‌ها] با سرعت زیادی گسترش می‌یابند.... این داستان سرایی‌ها ادامه می‌یابد، بارها [و] در طول زمان‌های دراز، به نحوی که تصویر آن مرد، به نحوی که در پندار مردم بوده و زندگی می‌کرده، از تصویر تاریخی فاصله می‌گیرد، [و] داستان‌های بیش‌تر و بیش‌تری در مورد آن مرد بافته می‌شود، دگردیسی می‌یابد و مبهم می‌گردد. [البته] این چیزها امروزه [نیز] اتفاق می‌افتد، در عصری که تاریخ‌نویسی کوشش می‌کند تا هر چه آن مرد واقعاً گفته و انجام داده است، با مدارک تاریخی تصدیق نماید.... برای رسیدن به حقیقت در باب زرتشت باید با شمشیری آخته، این گیاهان تنیده به دور شخصیت تاریخی او را قطع کنیم.<sup>(۶)</sup>

برای هرس و قلع و قمع این گیاهان و علف‌های هرزی که شخصیت زرتشت را محکم و به‌سختی فراگرفته اند، نگارنده بر آن بوده که برای شناخت زرتشت، تا حد ممکن، تنها از گاهان بهره جوید. گاهان کهن‌ترین نص دیانت زرتشت بوده و غالب پژوهش‌گران و شرق‌شناسان بر این باورند که این نوشتار، سخنان خود زرتشت است. بنابر این، در این نوشتار کم‌تر به کتب دیگر آیین زرتشت که بعدها و به ویژه در دوران ساسانیان و هجوم اعراب به ایران به نگارش درآمده، پرداخته شده است.<sup>(۷)</sup>

### زرتشت: زندگی و زمانه

برای توصیف و تبیین حکمت زرتشتی، نوشتن شرح حال و وصف روزگار زرتشت بایسته می‌نماید. هرچند که این امر کاری است کارستان و دشوار، چرا که غالب شرق‌شناسان و پژوهندگان ایران کهن در باب زمانه و زندگی زرتشت هم رأی نیستند و آرای آنان با یک‌دیگر بسیار متفاوت، و گاه متناقض است.

نام حقیقی زرتشت به آن گونه که در گاتاها آمده «زرتوشتره»<sup>(۸)</sup> به معنای صاحب شتر زردگون است. به طور کلی، می‌توان گفت که نام‌گذاری در آن عهد، در شیوه‌های معیشت، که در آن دوره شبان‌کاری بود، ریشه داشت. «در جامعه رمدار سه هزار سال قبل، که چارپایان و رمه بزرگترین سرمایه بود، اغلب اسامی آنان با نام‌های حیوانات اصلی در زندگی مردم خوارزم و باکتریای، زادگاه مردم زرتشت، بوده است، [و این عناصر] در ترکیب نام‌های این مردم به فراوانی به کار گرفته شده است».<sup>(۹)</sup>

در باب زمان و زادگاه زرتشت نظریات گوناگون و گاه متناقضی وجود دارد. در مجموع، تاریخ تولد زرتشت را از ۵ تا ۱۵ قرن پیش از میلاد برآورد می‌کنند. این برآورد بر اساس تاریخ کلاسیک، تاریخ سنتی، تاریخ‌های غیرکلاسیک و غیرسنتی، مقایسه‌های زبان‌شناختی، ملاحظات تاریخی، و محاسبات نجومی صورت گرفته است. دلایل متعدد زبان‌شناسی و تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد که وی در میان سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است.<sup>(۱۰)</sup>

در باب زادگاه زرتشت نیز، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. بنا به گفته اوستا، محل تولد زرتشت، ساحل رودخانه دراجا در آیریان وئیجه بود. محل ایران وئیجه را اینک به دقت و اطمینان نمی‌توان بر روی نقشه جغرافیای مشخص کرد. اگر منظور از آن سرزمینی باشد که در آن فرهنگ و زبان‌های ایرانی نفوذ داشتند، این منطقه شامل آسیای مرکزی،

شمال غربی پاکستان، افغانستان، ایران و عراق کنونی می‌شود. سخن درباره شهر یا ناحیه‌ای از این سرزمین است که زرتشت در آن متولد شده و دین نو را تبلیغ کرده است. عده‌ای از دانشمندان، زرتشت را از شمال غرب ایران، جنوب دریاچه ارومیه، می‌دانند؛ از جمله: بارتولمه، گلدنر، جکسن، هرتسفلد و استاد پورداوود. پاره‌ای زرتشت را از آن «ری» دانسته‌اند. اما غالب شرق‌شناسان و پژوهش‌گران ایران باستان زادگاه زرتشت را شمال شرقی ایران می‌دانند؛ از جمله: نیبرگ، لومل، مری بویس، هنینگ، هومباخ، میلز و دیگران.<sup>(۱۱)</sup>

آنچه به یقین در مورد زندگی زرتشت از متون اوستایی برمی‌آید، این است که خاندان او سپیتمه نام داشته است. نام پدرش پوروشسپه و نام مادرش دوغدووا بوده است. زرتشت از کودکی تعلیمات روحانی دیده است، زیرا در *گاهان* (یسن ۳۳، بند ۶) خود را «زوتر» نامیده است و آن اصطلاحی است که در مورد دین مردمی که در شرایط کامل روحانیت است به کار می‌رود. هم‌چنین در اوستای متأخر (یشت ۱۳، بند ۹۴) در مورد او کلمه (آثرون) به کار رفته که به معنای مطلق روحانی و دین‌مرد است.<sup>(۱۲)</sup> نیبرگ معتقد است که «زرتشت پیشوای دینی (زئوتر) تیره خویش است، بنا بر یسن ۴۶ بند ۱۵ همگی این دودمان پیشه پیشوایی دینی داشته‌اند و یا کارهای مقدس را به عهده داشتند».<sup>(۱۳)</sup> مری بویس نیز بیان می‌دارد: «از میان بنیان‌گذاران مذاهب بزرگ در دنیا، زرتشت تنها فردی بود که به منزله روحانی آموزش دیده و تربیت شده بود».<sup>(۱۴)</sup>

تربیت روحانی زرتشت یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر قیام وی علیه ایزدان آریایی و کاهنان بود. پی بردن به زبان رمزآلود و عمق انحرافات کاهنان، زرتشت را در نابودی آن‌ها مصمم کرد. به طوری که در *گاهان* به هیچ یک از خدایان آریایی اشاره نشده و زرتشت کاهنان را دشمن و دروغ‌گوی خدا می‌نامد. زرتشت پس از اعلام رسالت، قربانی کردن را که مهم‌ترین پایگاه ثروت کاهنان بود حرام اعلام کرد و آنان را از عامل اصلی قدرت و ثروت محروم کرد.

سپس زرتشت پس از دیدن ناملایمات بسیار به دربار گشتاسب می‌رود و در آن جاست که با بخت و اقبال مواجه می‌شود. گشتاسب به دیانت زرتشت می‌گردد و همه قدرت و مکنت خود را صرف گسترش دین بهی می‌کند. با گروش گشتاسب به دین زرتشت، مخالفت‌های حکمرانان هم‌جوار برانگیخته شد. نام برخی از این فرمان‌روایان مخالف زرتشت

در آبان‌یشت (یشت ۵، بند ۱۰۹) آمده است که از میان آنان ارجاسب تورانی از همه نامورتر بوده است. بنا به روایات دینی، زرتشت در سن ۷۷ سالگی در حالی که مشغول راز و نیاز به درگاه اهورامزدا بود، به دست توربراتور (توربرادروریش) تورانی کشته شد.<sup>(۱۵)</sup>

### ایران در روزگار زرتشت

آریایی‌ها عناصر و فنوم پدیده‌های طبیعی را ستایش می‌کردند و در ادوار نخستین نیز ظاهراً همه نیاپرست بوده‌اند، و نیاپرستی دنبالهٔ توت‌پرستی به شمار می‌رود. از خدایان بزرگ آریایی می‌توان وارونا، ایندرا و میترا را نام برد. بسیاری از محققین معتقدند که ایندرا در آغاز مهم‌ترین خدای آریایی‌ها بوده؛ ایندرا ایزد جنگ‌آوری و شهوت بوده است.<sup>(۱۶)</sup> البته آریایی‌ها خدایان فراوانی را می‌پرستیدند. در اوستا این خدایان دیو یا دَوَه خوانده شده‌اند که به رهبری اهرمن در همه جا و همه حال به بدکاری و ستم‌کاری مشغولند. در این میان، شش سر دیو، یا سرکردگان دیوان، وجود دارند که اصلی‌ترین یاری‌دهندگان به اهریمن و دشمنان اصلی امشاسپندان به شما می‌آیند که عبارتند از:

**اکومن (آکه مَنه):** دشمن بهمن است و نمادی است از بداندیشی و آشتی‌ناپذیری. او پیام‌آور اهریمن است.

**ایندرا \ ایندوره:** دشمن اردیبهشت است. در آثار ودایی نام خدایی بسیار نیرومند است و در باورهای ایرانی به صورت دیوی در آمده که آفریدگان را از نیکویی کردن باز می‌دارد. او ضد نظم و ترتیب است.

**ساوول (سَروَه):** دشمن شهریور است و نمادی از شهریاری بد و ستمکاری.  
**ناهیه (نانگه‌یشیه):** دشمن سپندارمذ که آفریدگان را از قانع بودن باز می‌دارد و آنان را ناراضی می‌سازد.

**تَیریز (تَیری):** دشمن خرداد که گیاهان و دام‌ها را به زهر می‌آمیزد.  
**زَیریز (زَیری):** دشمن امرداد که زهر می‌سازد.<sup>(۱۷)</sup>

تمامی این سر دیوان در چهارچوب امر سیاسی قرار دارند. این دیوان بازنمود شهریاران بدکار، کاهنان دروغ‌پیشه، تورانیان مهاجم و قبایل بیابان‌گردِ راهزن هستند که دشمنان اصلی زرتشت و دین بهی به شمار می‌رفتند. بنابر این، یکی از کارکردهای مهم خدایان آریایی در آیین زرتشتی، بازنمود آنان به مثابه دیو و بیگانه بوده، و این مسأله در ایجاد هویت زرتشتی بسیار مؤثر بوده است.



در روزگار پیشاگاهانی، آریایی‌ها پیوسته با خشونت، قتل و غارت سر و کار داشتند. مهم‌ترین آداب و شعائر آن‌ها قربانی بود که آن را می‌سوزاندند تا آتش و دودی که از آن برمی‌خاست به آسمان رفته، به خدایان برسد. آنان معتقد بودند که با اجرای مراسم قربانی، بین خدایان و قربانی‌دهندگان عهدی بسته می‌شود که خدایان مجبور به ایفای آن می‌گردند. در مراسم قربانی می‌بایستی شراب مقدس نوشند و زیر نظر کاهن، قربانی را با مراسم خاص پیش‌کش کنند. آن‌ها معتقد بودند اگر این مراسم با شرایط و آداب خاصی به اجرا درنیاید، مورد پذیرش خدایان واقع نمی‌شود. پس وجود کاهن قربانی که خبره این کار است، ضروری و لازم است تا بر اجرای آداب خاص نظارت نماید.<sup>(۱۸)</sup>

این کاهنان زبانی رمزی به کار می‌بردند که بسیار پیچیده و رمزآلود می‌نمود. هر کاهنی تنها یک نفر را که معمولاً پسر ارشد خود بود تعلیم می‌داد. فردی که قربانی می‌کرد، باید مقداری طلا و یا تعدادی چارپا به کاهنان می‌داد. طلا به ویژه بسیار مورد علاقه کاهنان بود و این باور را در عامه به وجود آوردند که طلا در نظر خدایان بسیار مهم است و حاجات را زودتر برآورده می‌کند. اقدام زرتشت در پرهیز از قربانی در واقع خلع ید کاهنان و سد کردن راه نفوذ آنان بود.

دادن وجوهات به کاهنین آنان را به طبقه‌ای پرنفوذ و ثروت‌مند بدل ساخت. آنان کاملاً با قدرت سیاسی پیوند خورده و به شدت طرفدار حفظ وضع موجود بودند. در آن روزگار هنوز دولتی قدرتمند شکل نگرفته بود و تنها رؤسای ایلات و قبایل، که پاره‌ای از پژوهندگان ایران باستان با تسامح آن‌ها را شاهزاده می‌خواندند، وجود داشتند. کاهنان بر این شاهزاده‌ها نفوذ عمیقی داشتند و از آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کردند. بنابر این، کاهنان هم در میان مردم و هم نزد شاهزادگان اعتبار و نفوذ فراوانی داشتند. به همین سبب بود که پس از ظهور زرتشت مقاومت بسیار شدیدی از جانب این سه طیف (روحانیون، شاهزادگان و مردم) روی نمود.

شمار زیادی از مردم در آن روزگار، شیوه معیشت غیرتولیدی را برگزیده بودند. به عبارت دیگر، راه‌زنی و جنگ با قبایل و ایلات دیگر برای به دست آوردن غنایم بسیار رایج بود. این افراد با کار تولیدی، یعنی پیشه‌وری، کشاورزی و دام‌داری بیگانه بودند. در *اوستا* این افراد در هیبت اژدها توصیف شده‌اند: «در میان بی‌ایمانان به اهورامزدا، اژدهاهایی در هیبت انسانی دیده می‌شوند که نام دیو براننده آن‌هاست.»

در *اوستا* از زبان روح گاو، که نماد تمامی چهارپایان است، از این مردمان گلایه‌های فراوانی وجود دارد. روح این حیوان که گوشورون نام دارد، از این مردم به اهورامزدا شکایت برده و از او می‌خواهد که کشاورزان صالح و دام‌داران نیک‌کردار پرورش او را به عهده گیرند.

- به شما گله کرد گوشورون از برای کی مرا آفریدید، کی مرا ساخت؟ خشم و سنگدلی و درشتی زور مرا به ستوه آورد، مرا جز از شما نگهبان دیگری نیست؛ ایدون نیکی کشاورز به من ارزانی دارید. (یسنای ۲۹، بند ۱)

- آن گاه آفریننده جانور از اردیبهشت پرسید تو چگونه ردی به جانور می‌دهی که بدو خورش و هم‌چنین نگهداری به سزا تواند داد؟ کی را شما سردار وی برگزیده که دروغ و خشم بازدارد. (یسنای ۲۹، بند ۲)

- به او (آفریننده جانور) اردیبهشت پاسخ گفت از برای چهارپا سردار بی‌آزاری نیست و در آن جا نتواند دریافتن که با زیردستان درست رفتار کنند. در میان کسان نیرومندتر کسی است که مرا خواند و من به یاری وی رسم. (یسنای ۲۹، بند ۳)

- [اردیبهشت می‌گوید] مزدا سخن بهتر به یاد دارد که پیش از این چه ورزیدند دیوها و مردمان و هم‌چنین پس از این چه خواهند ورزید. او راست اهوراست دادگستری آن چنان که او خواهد ما نیز برآئیم. (یسنای ۲۹، بند ۴)

- ایدون اهورامزدای آیین‌شناس خود گفت با فرزاندگی، از برای تو یک سردار یافت نشده، و نه ردی به درستی، چه تو را آفریدگار برای شبان و برزیگر ساخت. (یسنای ۲۹، بند ۶)

- کیست از تو ای بهمن در میان مردمان آن که از ما نگهداری کند. (یسنای ۲۹، بند ۷)

- [بهمن گوید:] یگانه کسی که من شناخته (و) کسی که آیین ما شنیده زرتشت سپیتمان است..... (یسنای ۲۹، بند ۸)

- کجاست راستی و منش و نیک‌شهریاری، پس شما ای مردم بپذیرید، ای مزدا، از برای شناختن مه آیین مغ. (یسنای ۲۹، بند ۱۱)

همان گونه که در این سروده‌ها می‌بینیم، گوشورون، نماد چهارپایان، از ظلم و زور می‌نالند و از مزدا می‌خواهد نگهبانی ایمن برای وی پیدا کند. مزدا تنها کشاورزان و شبانان را نگهدارنده راستین او می‌داند. به احتمال زیاد، این ابیات پیش از گرویدن

گشتاسب به آیین زرتشت سروده شده است. چرا که در بند یازدهم گوشورون از این که شهریاری نیک و نیرومند پیدا نشده که از او حمایت کند، گله‌مند است، و بدین ترتیب وظیفه نگهداری از او، به کشاورزان و دام‌داران سپرده می‌شود. بنابر این، در شرایط فقدان شهریاری توانا، اینک کشاورزان و دام‌پروران طبقات اصلی حامی زرتشت به حساب می‌آیند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که زرتشت قربانی کردن را منع نمود، این بود که بسیاری از افراد بر مبنای وسوسه کاهنان چهارپای خود را قربانی کرده و هنگامی که هم منبع اصلی معیشت خود را از دست می‌دادند و هم ایزدان خواست‌های آنان را اجابت نمی‌کردند، به راه‌زنی روی می‌آوردند. در نتیجه، یکی از دلایل حرمت چهارپایان و منع قربانی نمودن آن‌ها، حفظ کار مولد و جلوگیری از نابودی آن بود.

زرتشت این‌گونه دشمنان بی‌دین و ایمان را خرفستر «khrafstra» (یسناوی ۳۴، بند ۹) نامیده است که معنای مقابل آن تقریباً «vipers» افعی‌ها است. در پیام دیگری، اینان خرفستر هیزوا «khrafstra – hizva» که به معنای افعی‌زبانان است، نامیده شده‌اند.<sup>(۱۹)</sup> در اوستا به سه دسته از دشمنان دین بهی اشاره شده است: اوسیج‌ها (The Usijs)، کوی‌ها (The Kavis) و کرپن‌ها (The Karpan). مقصود از کرپن‌ها و اوسیج‌ها، پیشوایان دینی مختلف و یا به احتمال بیشتر دو خانواده روحانی هستند. مقصود از کوی‌ها هم ناچار همان شهریاران این پیشوایان دینی یا سران تیره‌ها و طوایف دینی خواص است. تنها یک کوی در گاتاها به نام خوانده می‌شود، که طرف‌دار و پشتیبان زرتشت است، و آن کوی ویشتاسب (گشتاسب) است.<sup>(۲۰)</sup>

به هر روی، حیات زرتشت را پیش و پس از اعلام رسالت، می‌توان به چهار مرحله یا دوران تقسیم نمود. دوره نخست، از هنگام زایش تا اعلام رسالت را در بر دارد. در این برهه، زرتشت تحت تأثیر سه عامل مهم و اساسی تعلیمات مذهبی، ناامنی داخلی و جنگ با تورانیان قرار دارد. در باب تعلیمات مذهبی زرتشت سخن رانیدیم و در این جا به عوامل دوم و سوم می‌پردازیم. روزگار زرتشت، ایام ناامنی و شرارت بود که از دو جانب قبایل بیابان‌گرد خارج از فلات ایران، که اصطلاحاً به آن‌ها تورانی گفته شده، و ایلات و قبایل داخلی صورت می‌پذیرفت. نبرد ایران و توران به قالب ثنویت نیکی و بدی در می‌آید و به یکی از غلیظ‌ترین وجوه متافیزیکی هویت ایرانی بدل می‌شود. توران یکی از بنیادی‌ترین منابع برای تعریف هویت در ایران باستان می‌شود.

بر مبنای روایات سنتی زرتشتی و ملی (یادگار زیران و بعدها شاهنامه فردوسی)، پس از ابلاغ آیین بهی و به ویژه با گرویدن گشتاسب به این دین، تورانیان آشکارا به ایران زمین لشکر می‌کشند و قصد می‌کنند زرتشت را نابود کنند. زرتشت هم در جوانی شاهد تاخت و تاز آن‌ها در نواحی مرزی ایران بود، هم هنگام پذیرش دین بهی از جانب گشتاسب، تورانیان به ایران لشکر کشیدند و هم این‌که دست آخر خود به دست یکی از اینان کشته شد. روایت شرکت زرتشت جوان در جنگ با توران زمین به صورت صریح و دقیق تنها از جانب هاشم رضی بیان شده است. وی بر صدق روایت خود شاهد و نشانه‌ای ذکر نمی‌کند. نگارنده نیز ناگزیر است تنها به ذکر این منبع بپردازد.

سالی چند برنگدشته بود از زایش زرتشت که تورانیان به ایران زمین تاختند. زرتشت جوان نیز برای دفاع از میهن، جنگ‌افزار برگرفت و به نبرد رفت. این نبرد مدت‌ها به درازا انجامید. برابر دیدگانش چه بسیار کسان که از زخم سلاح‌های برنده و جان‌ستان به دست مرگ می‌رفتند. دروغ و زشتی و کژآهنگی غالب می‌آمد. او دست از جنگ‌آوری برداشت و به درمان خستگان و زخم‌دیدگان پرداخت. جنگ به پایان نرسیده بود که اثراتش نمایان شد، خشک‌سالی فرود آمد و بیماری بر پیکر انسان‌ها و آدمیان چیرگی یافت. او میان بیماران، بلازدگان و بی‌خان‌ومنان می‌گشت، زخم‌های درون و برون‌شان را مرهم می‌گذاشت. می‌نگریست که چه سان دیو‌پلیدی پیروزی یافته و فرشته نیکی رخ می‌نماید. جهان را عرصه و آوردگاه دروغ و راستی، نیکی و زشتی و نور و ظلمت می‌دید. به تفکر اندر می‌شد و می‌اندیشید که بر پلیدی و زشتی چگونه بایستی پیروز آمد.<sup>(۲۱)</sup>

هنگامی که گشتاسب آیین زرتشت را می‌پذیرد، اختلافات ایران و توران به اوج می‌رسد. ارجاسب پادشاه توران برای اعتراض به گشتاسب که دین جدید را پذیرفته و از آیین کهن دست شسته بود، نخست نامه‌ای تهدیدآمیز به وی نوشت. در این نامه چنین آمده بود:

اگر این دین را بنهید و با ما هم‌کیش نشوید، آن‌گاه بر شما رسیم [به شما هجوم آوریم]، خوید خوریم و خشک سوزیم و چهارپای و دو پای را از کشور (شما) برده کنیم و شما را به بندگران و دشواری کار فرماییم.<sup>(۲۲)</sup>

گشتاسب گفته‌های ارجاسب را رد می‌کند و جنگ بین ایران و توران آغاز می‌گردد. این اولین جنگی است که مشخصاً بر سر اختلافات مذهبی پدید می‌آید. شرح این جنگ که به نام «یادگار زریران» مشهور است، غیر از یک روایت پهلوی آن، در هزار بیت دقیقی در شاهنامه و نیز در شاهنامه ثعالبی به زبان عربی آمده است.<sup>(۲۳)</sup> اختلافات موجود میان این دو سرزمین مبنا و اندیشه اصلی سنت ملی ایران و ثنویت است که ایرانیان در باب تاریخ و جهان داشتند. حتی برخی از قسمت‌های افسانه‌ای در اوستا حاکی از این موضوع و یا متضمن اشاراتی به آن است که توصیف هنرمندانه آن در حماسه فردوسی به اوج عظمت خود رسیده است. ایرانیان ملتی خوب، هوشمند و دوست‌دار نظم‌اند، و به کار، روشنایی و هر چیز خوب احترام می‌گذارند، و تورانی‌ها بر خلاف آنان، بدنهاد و پای‌بند خدعه، اعمال خشونت و عنف و انهدام و هواخواه نیروهای ظلمانی، یعنی جنگ، غارت، راهزنی و تیرگی هستند. این تناقض اجتماعی، اقتصادی و تاریخی، به اعلا درجه در ایجاد ثنویت در حیات معنوی ایرانیان موثر بوده است.<sup>(۲۴)</sup>

قطبیت متافیزیکی مهم‌ترین وجه هویت و شکل‌دهنده اساسی آن است. دریدا سراسر تاریخ غرب را بر مبنای قطبیت متافیزیکی بررسی می‌کند. به باور وی، اساس تمدن غرب بر قطب‌بندی‌های متافیزیکی استوار است. دریدا بیان می‌دارد که متافیزیک غرب بر مبنای قطب‌بندی‌های متضاد شکل گرفته است؛ یعنی اصطلاحات متضادی که یکی از آن‌ها در تقابل و تضاد با دیگری واجد ارزش و اعتبار است؛ چون جوهر و عرض، جسم و جان، مرد و زن، شب و روز، گفتار و نوشتار و غیره. «بر مبنای نگرش دریدا، به هیچ وجه تضادهای ذهنی، به طرز ساده‌انگارانه، طبیعی قلم‌داد نمی‌شوند، بلکه آن‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری سلسله‌مراتبی هستند، و نیز معتقد است که این ارتباط بین دو اصطلاح، طفیلیسم ساختاری و ناپاکی است.»<sup>(۲۵)</sup>

یکی از این قطب‌بندی‌های بسیار مهم، هویت و غیریت است. «دریدا، بیان می‌دارد که در گستره متافیزیک حضور هویت یا این‌همانی اصل و غیریت یا دگربودگی فرع است. هویت عبارت از تعریف خود در مقابل با دیگری است و دادن امتیاز، اعتبار و برتری به خود در تضاد با دیگری است.»<sup>(۲۶)</sup> این مساله نه با احتیاط که به سادگی به هر فرهنگی، و به ویژه فرهنگ‌هایی که اساسشان باورهای متافیزیکی است، قابل تعمیم است. یونانی‌ها همواره «خود» را در مقابل بربرها تعریف می‌نمودند. یونانی‌ها به‌مثابه

مردمی صلح‌جو، متمدن، آبادگر و غیره بازنمود می‌شدند و بربرها کاملاً در برابر این مفاهیم قرار می‌گرفتند. ایران باستان نیز به گونه‌ای ژرف واجد این قطب‌بندی‌های متافیزیکی بود. در این جا تورانیان، کاهنان، دیوها و قبایل بیابان‌گرد در برابر مفهوم ایرانی‌ت قرار می‌گرفتند و بازتاب‌دهنده قطبیت منفی هویت ایرانیان بودند.

شرارت و ناامنی در داخل نیز به امری عادی و روزمره بدل شده بود. این امر سبب شد که روند توسعه مشاغل تولیدی چون دام‌داری و کشاورزی بسیار کند شود، چرا که به دلیل فقدان مفهوم مالکیت، زمینی دائمی برای کشت و چرا وجود نداشت و یا حتی اگر محصولی تولید می‌شد، به راحتی مورد غارت قرار می‌گرفت. این ناامنی مانع از آن می‌شد که کشاورز و دامدار مازاد تولید داشته و در نتیجه تجارت، هرچند به صورت محدود و محلی، شکل بگیرد.

دوران دوم، عهد ابلاغ رسالت است. این امر در یسنای ۴۵، ۳۰، ۳۱ توضیح داده شده است. زرتشت سعی می‌کند رسالت خود را از میان خویشان و آشنایان شروع کند و سپس آن را به‌طور عمومی اعلام کند. نخستین کسی که به او ایمان می‌آورد، میدیوی مانگه، پسر عمویش بود که نامش در فروردین یشت ۱۳، بند ۹۵ آمده است.<sup>(۲۷)</sup> محتوای گات‌ها در این دوران در بردارنده نیایش‌های عاشقانه برای اهورامزدا، خدای یگانه و بی‌همتا، و ردِ خدایان (دیوهای) آریایی و رسوم مربوط به آن‌ها است.

مرحله سوم دوران فشار و انزوا است. پیام جدید مخالفان قدرت‌مندی چون کاهنان را دارد که از هر ابزاری برای نابودی دین جدید بهره می‌برند. محتوای گات‌ها در این مرحله شکوه و شکایت از تنهایی و بی‌خویشی است. در این جا زرتشت از روزگار و دشمنانش شکایت می‌کند و از اهورامزدا می‌خواهد که او را یاری کند. لحن پاره‌ای از قطعات گات‌ها بسیار یأس‌آلود است. «در گات‌ها (یسن ۴۶، بند ۱۲) از فقر و کمی تعداد حامیانش سخن می‌گوید و از بدکاری کوی‌ها و کرپن‌ها شکایت دارد و از بعضی دشمنان خود مانند بندوه و گرهمه (یسن ۴۹، بند ۱ و ۲) نام می‌برد.»<sup>(۲۸)</sup>

دوران چهارم از پناه بردن زرتشت به دربار کی‌گشتاسب شروع می‌شود تا هنگام فوت وی. گشتاسب به وی ایمان می‌آورد و یاور دین جدید می‌شود. زین پس ایام گسترش و شکوفایی دین زرتشت فرامی‌رسد. در این مرحله، محتوای گاهان در بردارنده اندیشه‌های اصلاحی و برنامه‌هایی است که زرتشت می‌خواهد آن‌ها را به کمک حامی خود به اجرا در آورد.

### زرتشت: سیاست و مبانی آیین جدید

همان گونه که گذشت، زرتشت و دیانت وی، پایه‌گذار و سامان‌دهنده مبانی تمدنی ایران باستان بوده است. وی مفاهیم، روی‌کردها، روندها و ابزارهایی را که برای برقراری و تثبیت تمدن ایران لازم بود، پی‌ریخت. در این جا به بررسی این روی‌کردها و دستاوردها می‌پردازیم.

### دین و آیین

دین در گفتمان زرتشت، به مثابه «دال مرکزی» یا «دال برتر» عمل می‌کند. دین‌محوری است که همه امور معنای خود را از آن می‌گیرند و حول آن ایفای نقش می‌کنند. بنابراین، دین همه امور را شکل داده و معنا می‌بخشد.

مذهب زرتشت، کلیه سنن و آداب سخیف و کهنه دوره ماقبل گات‌ها را از بین برده و به جای آن ایده‌ای کاملاً جدید و پیشرو ارائه داد. این آیین جدید با هوشیاری کامل علیه مذهب طبیعیون که از دیرباز در میان آریایی‌نژادان ریشه دوانیده و حتی هنوز مورد علاقه آنان بود، رسوخ داده شد و جایگزین گشت.<sup>(۲۹)</sup>

دیانت زرتشتی با اهورامزدا آغاز می‌گردد. اهورامزدا آفریننده خوبی هاست و بدی در آستان او راه ندارد. او سازنده است و ویرانی نمی‌شناسد. او از هستی خود نیکی‌ها را پدید می‌آورد. او گوهر و دهنده خرد، راستی و داد، آرامش و مهر، نیروی برگزیده و شهریار اهورایی، رسایی و فراگیری، جاودانگی و بی‌مرگی است. آدمی در تصویر (شبه اخلاقی) اهورامزدا پدید آمده و دارنده پرتوی از فروزه‌های اهورایی است.<sup>(۳۰)</sup>

در مقابل سپنتامینو (تفکر خوب)، انگره مینو (تفکر بد) قرار می‌گیرد. تفکر خوب و بد در کشاکش ازلی و ابدی به سر می‌برند. اهورامزدا خوبی مطلق بوده و همیشه سازنده است. اهورامزدا هیچ گونه پلیدی و ناپاکی را نیافریده و همه پلشتی‌ها از انگره مینو - و یا آنچه اهریمن خوانده شد - آغاز می‌گردد. باید به این نکته توجه نمود که این مساله در دین زرتشتی، بعدها به صورت ثنویت‌گرایی درآمد. ثنویت‌گرایی عمدتاً و بیش از آیین زرتشت، در کیش مانی، منعکس شده است. مانی ثنویت را تئوریزه کرد و جهان را بر مبنای نبرد و کشاکش نیکی و بدی یا خیر و شر تفسیر نمود و آن را پایه جهان دانست. ثنویت‌گرایی به این غلظت و فراخی در آیین زرتشتی وجود ندارد و مسأله سپنتامینو و انگره‌مینو، در تفکر زرتشت بیش‌تر برای نشان دادن این مسأله است

که اهورامزدا از بدی به دور است و هیچ گونه عذاب، رنج، پلیدی و پلشتی را نیافریده است و همه اینان زاده اهریمن هستند. به گفته گرشویچ، ثنویت گاهانی بیش‌تر در حیطة اخلاق است تا کیهان. «اساساً این عقاید متعلق به ثنویتی است اخلاقی، که با توحیدی متمرکز بر اهورامزدا درآمیخته است».<sup>(۳۱)</sup>

این مسأله در گاهان بدین گونه مطرح شده است:

– در آغاز آن دو گوهر همزاد در پندار و گفتار و کردار بهتر و بتر، در اندیشه هویدا شدند، در میان این دو نیک‌اندیشان درست برگزیدند، نه بدانندیشان. (یسنای ۳۰، بند ۳)

– و آن گاه که این دو گوهر به هم رسیدند، نخست هستی و نیستی بنیان نهادند و هم‌چنان در انجام بدتر زندگی که پیروان دروغ را خواهد بود و پیروان راستی را بهتر جای‌گاه. (یسنای ۳۰، بند ۴)

– از این دو گوهر، دوستار دروغ بدتر رفتار برگزید، راستی (برگزید) پاک‌تر روان، آن که از آسمان استوارتر جامه در بر کرده و کسانی که شادمانه با کردارهای آشکار، اهورامزدا را خشنود کنند. (یسنای ۳۰، بند ۵)

هومباخ نوآوری زرتشت را در آگاهی از آغاز حتمی آخرین دوران جهان می‌داند که در آن نیک و بد از یک‌دیگر جدا می‌شوند. زرتشت این آگاهی را به جهانیان داد و همه را برای راندن دروغ و برقرار ساختن و بنیان نهادن ملکوت خداوند دعوت کرد که در پیشگاه آن، همه مردمانی که خود را وقف زندگی شبان‌کاری کرده اند، ببرند. او مردم جهان را دعوت کرد تا از این راه، بهشتی را که در آن شیر روان است، از نو در زمین پدیدار کنند.<sup>(۳۲)</sup>

روژه گارودی چنین می‌گوید:

بزرگ‌ترین انقلاب در زندگی بشر، تحول زندگی طبقه چوپانان بیابان‌گرد به طبقه کشاورزان و روستاییان [یک‌جانشین] است. که این انقلاب سترگ را زرتشت به پا می‌کند. کشاورزی و اشتغال به کسب و کار، یک پدیده اقتصادی تنها نیست، بلکه پدیده اخلاقی و مذهبی نیز هست. با آغاز به کار کشاورزی، آدمی دیگر موجودی نیست که منحصرأ وابسته به اقتصادهای طبیعت و اقلیم باشد، مرد کشاورز بازیگری است که در جهان آفرینش نقش سازنده بر عهده دارد.<sup>(۳۳)</sup>



به هر روی، متافیزیک زرتشتی بر مبنای کشاکش نیروهای متضاد، به اصلی‌ترین منبع هویت در تمدن ایران بدل می‌شود. همین هویت - به شکل تعریف از «خود» - مرزهای دوست و دشمن را مشخص می‌کند و نحوه تعامل و برخورد با آن‌ها را نیز روشن می‌دارد. اگر کارل اشمیت امر سیاسی را تمایز بین دوست و دشمن می‌داند،<sup>(۳۴)</sup> در این جا، در واقع امر مذهبی است که کارویژه امر سیاسی را انجام می‌دهد. البته این نکته بسیار مهم را باید در نظر داشت که در آن دوره تمایزی بین امر سیاسی و امر مذهبی وجود نداشت. به عبارت دیگر این دو یکی بودند. همان گونه که تنسر بیان می‌دارد:

و عجب مدار از حرص و رغبت من به صلاح دنیا برای استقامت قواعد احکام  
دین، چه دین و ملک هردو به یک شکم زادند... هرگز از یک دیگر جدا نشوند،  
و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارند.<sup>(۳۵)</sup>

یا آن گونه که فردوسی می‌سراید:

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی بود دین به پای	نه بی دین بود شهریاری به جای
دو بنیاد، یک بر دگر بافته	برآورده پیش خرد تافته
چون دین و شاهی به یک‌دیگرند	تو گویی که در زیر یک چادرند
چو دین را بود پادشه پاسبان	تو این هردو را جز برادر مخوان <sup>(۳۶)</sup>

هم‌چنین، فردوسی یگانگی مذهب و سیاست را در ابیات مربوط به دعوت زرتشت از گشتاسب، برای گرویدن به آیین بهی، به زیبایی سروده است:

به شاه جهان گفت پیغمبرم	تو را سوی یزدان همی رهبرم
ز گوینده بپذیر به دین اوی	بیاموز از راه و آیین اوی
بیاموز آیین دین بهی	که بی دین نه خوب است شاهنشهی <sup>(۳۷)</sup>

بنابر این، در این جا کارویژه مذهب و سیاست یکی می‌شود و همین امر در بر ساخت و بازنمایی هویت زرتشتی نقش اساسی را ایفا می‌کند. این امر در گرو یک

ساخت جغرافیایی محصور و متمایز و مذهبی فراگیر است که «ما» را از «دیگران» جدا می‌کند. اساساً امر سیاسی و به ویژه بازنمایی آن به مثابه «پرتوی متافیزیکی» بدون به وجود آمدن مفهوم «دوست» و «دشمن» نمی‌تواند وجود داشته باشد.

زرتشت خود دوست و دشمن را از هم بازشناخته و آن‌ها را معرفی می‌کند. وی کاهنین، شاهزادگان حامی آن‌ها، چادرنشینان، راهزنان و اقوام مهاجر خارجی را دشمن خود و تمدن ایران می‌داند؛ آن‌جا که می‌گوید:

چادرنشین بیابان‌گرد که به کشاورزی نپردازد، هرچه بکوشد، از پیام تو بهره نیابد. (گاهان، یسنای ۳۱، بند ۱۰).

و یا در جایی دیگر می‌گوید:

هیچ کدام از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ‌پرست گوش دهد؛ زیرا که او خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید. (گاهان، یسنای ۳۱، بند ۱۸).

## آشه

در گاهان، اهورامزدا، برترین جای‌گاه را دارد. او نیک و مقدس بوده و عالم را با اندیشه بیافریده است. در کنار اهورامزدا، گروهی از موجودات مینوی به نام امشاسپندان هستند که عبارتند از: آشه، وهومنه (اندیشه نیک)، آرمیتی (پارسایی)، خشته (شهریاری یا قدرت)، هئوروات (کمال) و امرتات (نامیرایی). آشه یکی از مهم‌ترین این امشاسپندان است.<sup>(۳۸)</sup>

آشه از مفاهیم کلیدی و اساسی حکمت زرتشتی، و در واقع قانون متافیزیکی نظم دو جهان است. واژه یا اصطلاحی وجود ندارد که بتواند این مفهوم را تعریف کند. آشه به گونه‌ای هم‌سان بر دین‌داری، عدالت، فضیلت و پاره‌ای دیگر از مفاهیم مهم اخلاقی دلالت دارد. به نظر فتح‌الله مجتبابی، «در نظر آریایی‌های ایران و هند [آشه] به معنای نظم و آیینی بوده که سراسر عالم هستی را به هم می‌پیوسته، و بر همه امور، کلی و جزئی، و بر همه اشیا خرد و بزرگ، حاکم بوده است، و نظم کلی جهانی در کیهان بزرگ و در جهان کوچک انسانی (که نموداری از کیهان اعظم تصور می‌شده است)، نظم طبیعی، نظام اجتماعی، نظام اخلاقی و نظام آیین‌های دینی همگی جلوه‌های آن در عوالم مختلف به شمار می‌آمده‌اند. در نظر ایرانیان راستی (Arsta) که معنای آن به «عدالت» نزدیک‌تر است تا به «سخن راست»، هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی

بوده و ظلم و دروغ ( Druj ) شکستن و بر هم زدن این آیین<sup>(۳۹)</sup> در واقع، اشه را باید «نظام اخلاقی حاکم بر کیهان و ناموس ازلی طبیعت» دانست.<sup>(۴۰)</sup>

هماهنگی میان این نظم و کارویژه‌گرایی هم واضح است. در این نظم باید هر کسی در جای خود باشد؛ یعنی، هر کس جا و مقامی دارد. مبنای تعریف عدالت به مثابه قرار گرفتن هر کس در جای خود نیز دقیقاً همین جاست. کرنفورد در کتاب *از مذهب تا فلسفه*، اشه را «اصل یک زندگی نظم‌یافته عالی» می‌داند و عدالت را شرط رسیدن به آن تلقی می‌کند؛ زیرا «ایجاد و دستیابی به عدالت هدف غایی تحول در جهان است».<sup>(۴۱)</sup>

آدمی پس از شناخت اشه و دریافتن آن وظیفه دارد درونمایه و الزامات چنین نظم کیهانی را در زندگی خویش جاری و ساری سازد و یک‌سره از این نظم پیروی کند، و دستورهای سه گانه زرتشت (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) نیز در همین راستا است. پیروان چنین آیین و نظم‌ی آشون (Ashvan) یا پیرو اَشه و راستی خواننده می‌شوند، و یک‌سره در برابر پیروان دروغ (Dregvant) قرار دارند.<sup>(۴۲)</sup>

اشه در حال که گویای نظم و قانون ازلی و ابدی هستی است، هرگز ایستا نیست، بلکه قانون پیشرفت و تکامل نیز هست و بدین سان حتی نوگرایی و کوشش در راه نو کردن جهان (فرشکرت) را می‌رساند که آن نیز لازمه اشه است، چون گذشته از شناخت و دریافت این ناموس آفرینش باید متوجه بود که این قانون کائنات را به سوی تکامل و هدفی یگانه می‌برد: همان که به زبان علمی و امروزی‌تر می‌توان آن را قانون تحول و تطوّر (evolution) نیز نامید.<sup>(۴۳)</sup>

بنابر این، اشه نمود و نماد نظم و خط سیر متافیزیکی حیات در کره زمین است. اما جلوه سیاسی و اقتصادی اشه چیست؟ اشه دعوت به نظم است؛ همراهی، هماهنگی و یک‌آیینی برای استقرار و تثبیت نظام جدیدی که زرتشت مبلغ و معلم آن بود. در درون نظم متافیزیکی اشه هر کسی به مقصدی خاص هدایت و رهنمون می‌شود، و همه موظف و مجبور به پیروی از قوانین و نوامیس آن هستند. به عبارت دیگر، در عین حال که اشه هدایت تکوینی از جانب اهورامزداست، خود دارای مجموعه اصول و مقرراتی است که پیروی از آن برای مؤمنین لازم و ضروری است. زرتشت خود کارکرد این نظم را چنین بیان می‌کند:

مزدا، آنچه در انظار است و آشکار، در می‌یابد. نیز آنچه را که در پرده و پنهان است و آن روابط و پیمان‌هایی که میان دو کس باشد، آن را که مرتکب خطا و

گناهی اندک شده باشد، یا آنکه مرتکب گناه فاحش باشد، همه را آگاه است و این همه را با چشم‌های بینا و بیدار به وسیله «آشه» آگاه می‌سازد.<sup>(۴۴)</sup>

### پادشاهی مقتدر

زرتشت خواهان بنا نهادن یک پادشاهی مقتدر بود که بتواند اندیشه‌های اصلاحی خود را در بطن آن به ثمر بنشاند. یک پادشاهی مقتدر کارکردهای مثبت بسیاری چون برقراری امنیت، تثبیت مالکیت، حمایت از نهاد خانواده، جلوگیری از هجوم خارجی، برکندن نهاد کاهنان، حمایت از کسب و کار و به ویژه دام‌داری و کشاورزی، می‌تواند داشته باشد. زرتشت نیک می‌دانست بدون یک پادشاهی مقتدر، نمی‌تواند اندیشه‌های خود را به پیش ببرد؛ به همین سبب بود که به دربار گشتاسب رفت تا با کمک وی این پادشاهی مقتدر را که مشروعیت خود را از اهورامزدا گرفته و پایگاهی مطمئن برای آیین نو است، تأسیس نماید.

ساخت قبیله‌ای اجتماع آن روزگار و پراکندگی اجتماعات جمعیتی، نظامی ملوک‌الطوئفی متشکل از سران ایلات و پادشاهان محلی را پدید آورده بود. این شاهان یا شاهزادگان به راحتی تحت تأثیر کاهنان قرار می‌گرفتند و در راستای اهداف آن‌ها حرکت می‌کردند. اتحاد بین شاه‌زادگان و کاهنان، یکی از موانع عمده بر سر راه زرتشت بود، که می‌بایست توسط پادشاهی مقتدر از میان برداشته می‌شد.

کاهنان دروغ‌گویی چون اوسیج‌ها و کرپن‌ها، اغلب در بر سر کار آوردن فرمان‌روایان ایالت‌های خویش موفقیت‌های شایان توجهی به دست می‌آوردند. نکته‌ای که خود زرتشت بیان کرده است: «شاهزادگان ضمن اتحاد با این کوی‌ها و کرپن‌ها، در راه فساد مردم و جامعه، متوصل به انواع اعمال شیطانی و منفور می‌شده‌اند.» (یسناوی ۴۶، بند ۲)

از قرار معلوم، این مطلب که فرمان‌روایان قبل از تصدی، تصمیماتی مقتضی با نظر این کاهنان اخذ می‌نموده‌اند، بسیار شایان اهمیت بوده است. زیرا از قراین و شواهد به دست آمده چنین استنباط می‌گردد که اصولاً رسیدن به مقام فرمان‌روایی ایالات و ولایات بستگی کامل به قبول کاهنان فوق، و در آیین [زرتشت] توسط شاهزادگان داشته است و به همین دلیل است که زرتشت، ایمان مذهبی گشتاسب را ستایش کرده، و هنگام نیایش به درگاه اهورامزدا این گونه تقاضا می‌کند:

هر آن گاه راستی خوانده شد و مزدا و سروران دیگر و اشی و سپندارمذ، پس آن

گاه، ای بهمن آرزومندم از برای خویش شهریاری نیرومند تا از بالندگی آن بر دروغ چیره شویم. (یسناى ۳۱، بند ۶)

پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نیک باید سلطنت کنند نه آن شهریاران بد بر ما فروان روا گردند. ای آرمیتی، ای ستوده‌تر از همه، زندگی جهان آینده را بیارای، از برای ستوران کشت و زرع مهیا ساز و از برای تغذیه ما آن‌ها را پیروان. (یسناى ۴۸، بند ۵)

در دین بهی، شهریار کارگزار اهورامزدا و خدمت‌گزار وی است. کسی نمی‌تواند به نیکویی شهریار نمی‌تواند فرامین و دستورات مزدا را به انجام رساند و مردم را به آسایش برساند. این جمله معانی گوناگونی می‌تواند داشته باشد، و مهم‌ترین معنا، این است که شهریار، در دین بهی، نماینده اهورامزدا است و مشروعیت حکومت خود را از وی می‌گیرد.

با این همه، از متن گاهان، به‌ویژه آن آیاتی که در باب دولت و شهریار است، چنین برمی‌آید که زرتشت، با نگاه به وضع موجود، به دنبال دولتی نیرومند و پادشاهی قدرت‌مند است. در باب دولت کمال مطلوب و شاهی آرمانی زرتشت چیزی بیان نشده، و آن‌چه در این باب وجود دارد، در عهد ساسانیان شکل گرفته است. پس، در واقع ادبیات این بحث نه به گاهان، که به دوران ساسانیان بازمی‌گردد. باید توجه داشت که دولت، مستقیماً برآمده و تحت تأثیر شیوه تولید و در مرحله بعد ناشی از اوضاع جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن جامعه در یک دوره زمانی خاص است. روزگار پیشاگاهانی، برهه‌ای است که در آن هنوز دولتی وجود نداشته و حاکم هر قوم و قبیله‌ای در ولایت‌های پراکنده حکمرانی می‌کرده است. طبیعتاً زرتشت به دنبال طبیعی‌ترین، بهترین و در واقع ناگزیرترین شکل حکومت در آن دوران، یعنی پادشاهی مقتدر، بود.

### خانواده

از آن هنگام که موجود متفکر انسانی شکل گرفت، خانواده وجود داشته است. با این همه، خانواده طی هزاران سال به شکل تمدنی آن سامان یافته و پیش از آن اشکال و فرم‌های دیگری داشته است. اشکال خانواده از آغاز عبارت‌اند از: خانواده هم‌خون، خانواده پانوالویی، خانواده یارگیر و خانواده یکتا همسر.

خانواده هم خون اولین مرحله خانواده است. در این مرحله، گروه‌های ازدواجی بر حسب نسل ترتیب می‌یابند: تمام پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، در محدوده خانواده، همگی شوهران و زنان یک‌دیگر هستند. همین امر در مورد فرزندان آن‌ها، یعنی پدران و مادران صادق است، که مجدداً فرزندان آن‌ها دایره سوم یارهای مشترک را تشکیل می‌دهند. برادران و خواهران (عمه، عمو، خاله، دایی) زاده‌های دختر و پسر درجه اول و درجه دوم و درجات بعدی، همه برادران و خواهران یک‌دیگر هستند و دقیقاً به همین علت همه شوهران و زنان یک‌دیگرند. خانواده هم‌خون از بین رفته است و حتی عقب‌افتاده‌ترین مردمان تاریخ، نمونه قابل تأیید این شکل خانواده را ارائه نمی‌دهند.<sup>(۴۵)</sup>

خانواده پانالوایی، محروم کردن محرمان از ازدواج با یک‌دیگر بود. در این نوع خانواده، ازدواج با محارم ممنوع شناخته شد، اما پدر بچه معلوم نیست و مادر بچه است که شناخته می‌شود. در این شکل ازدواج گروهی از برادران طبیعی، و یا جانی، یک عده زن را که خواهر آن‌ها نبودند مشترکاً به همسری داشتند و این زنان هم دیگر را پانالوا یعنی همراه صمیمی و شریک خواب می‌کردند. مردان نیز این واژه را برای هم به کار می‌بردند.<sup>(۴۶)</sup>

خانواده یارگیر و پیچیدگی روزافزون ازدواج، ازدواج‌های گروهی را بیش از پیش دشوار کرد، و به جای این ازدواج‌ها، خانواده یارگیر به وجود آمد. در این مرحله، یک مرد با یک زن زندگی می‌کند، ولی به طریقی که چندهمسری و بی‌وفایی گاهی هنوز جزء حقوق ویژه مرد باقی می‌ماند. با این حال، در دورانی که زن با مرد زندگی می‌کند، از او وفاداری اکید خواسته می‌شود و اگر زنا کند شدیداً مجازات می‌شود. ولی پیوند ازدواج می‌تواند به سهولت توسط طرفین فسخ شود و فرزندان مانند گذشته کماکان به مادر تعلق دارند.<sup>(۴۷)</sup>

خانواده یکتاهمسر؛ این شکل از خانواده یکی از نشانه‌های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است، هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویت مسلم (پدر معلوم) است. این ابویت، برای این که فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به ارث ببرند، ضروری است. قوانین این نوع ازدواج سخت‌گیرانه‌تر بوده است. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود؛ یعنی وضعیت متکی بر مالکیت خصوصی.<sup>(۴۸)</sup>

ما در مورد نظام ازدواج در میان آریایی‌های پیش از زرتشت اطلاع چندانی نداریم. اما از تأکید زرتشت بر خانواده و مقدس دانستن این نهاد از جانب وی می‌توان این‌گونه پنداشت که در آن دوران، خانواده هنوز به شکل یارگیر بوده و از خانواده یکتاهم‌سری خبری نبوده است. این شکل از خانواده به دوران پیشاتمدنی تعلق داشته و ربط مستقیمی با شیوه معیشت آن روزگار داشته است.

زرتشت سامان‌دهنده ازدواج یکتاهم‌سری بوده است. در نظام تمدنی‌ای که وی برقرار ساخت، خانواده به شکل یک نهاد مستقر مقدس درآمد. این شکل از خانواده برای برپایی تمدن بسیار مهم و عنصری حیاتی بوده است. این شکل ازدواج یکی از مؤلفه‌های نظام مالکیت، امر سیاسی و مذهب نوین بود.

در تقسیم‌بندی شبه‌طبقاتی که زرتشت در گاهان ارائه می‌کند، خانواده در صدر قرار دارد. این تقسیم‌بندی چنین است: خانواده (Nemana)، ده (Vis)، قبیله (Zantu)، سرزمین یا کشور (Dahyu)، و رهبران پاک و راست (Ratu).<sup>(۴۹)</sup>

گله‌داری برای تولید و انباشت، و کشاورزی مستلزم خانواده‌های پایدار و بزرگ بود. زرتشت خود اهمیت خانواده را این‌گونه شرح می‌دهد:

مردی که زن دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد، و مردی که خانواده‌ای را سرپرستی می‌کند بر آنکه خانواده ندارد فضیلت دارد، و مردی که پسران فراوان دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد، و ثروتمند برتر از مردی است که ثروت ندارد. در نزد زرتشت مقدس‌ترین سازمان اجتماعی خانواده بود. زرتشت از اهورا پرسید: «ای مقدس دادار گیتی، آیا دوم خوش‌ترین جای زمین کجاست؟ پس اهورامزدا گفت: هر آینه جایی که مرد مقدس خانه‌ای بسازد و سگ بسیار و زنان بسیار و بچه‌های بسیار و آتش بسیار و اسباب زندگی خوب بسیار باشد.»<sup>(۵۰)</sup>

زرتشت مدافع زناشویی است و از زناکاران و فواحش، یعنی کسانی که از نظام اخلاقی و بشری تخلف کرده و سرپیچی می‌نمایند، به شدت متنفر است.<sup>(۵۱)</sup> به همین ترتیب، آشه از کسانی که به زور مانع زناشویی دختری با نامزدش شوند، گریزان بوده و دشمن آنان است. خانه از جمله مراکز اصلی فعالیت آشه است و وی اساس عفت و پرهیزکاری را در خانواده مستقر می‌سازد، و به همین دلیل است که مردم وی را به خانواده خویش دعوت می‌نمایند: «ای آشه زیبا، آی آفریده آفریدگار، بالا به سوی آسمان‌ها مرو، به داخل خانه من بیا که پاکیزه و خسروانه است.»<sup>(۵۲)</sup>

## مالکیت

اساساً در روزگار پیشاتمدنی، مهم‌ترین وجه روابط اجتماعی تولید، یعنی مالکیت، به مفهوم شکل‌یافته در حقوق سرمایه‌داری وجود نداشته است. مالکیت به تعداد افراد یک قوم یا قبیله و مشخصاً به زور و قدرت آن‌ها وابسته بود. بدین معنی که اگر قطعه زمینی یا یک مکان جغرافیایی پهناور در اختیار قوم یا قبیله‌ای بود، تثبیت مالکیت بر آن در گرو قدرت آن‌ها بود، و گرنه قوم یا قبیله دیگری آن را به تصاحب درمی‌آورد و این چرخه مالکیت - زور تا زمان تثبیت مفهوم مالکیت تداوم داشت. زرتشت بر آن بود تا مفهوم مالکیت را هم بر پایه امری متافیزیک قرار بدهد که اهورا مزدا پاسدار آن باشد، و هم مبنای حقوقی - اجتماعی برای آن دست و پا کند.

بدون تثبیت مالکیت، کشت و زرع، دام‌داری، تجارت و نیز به طریق اولی بنیان پادشاهی امکان‌پذیر نبود. زرتشت نیک بدین امر پی برده بود و نخستین بنیان متافیزیک حقوق مالکیت را برقرار ساخت. بدین‌سان از هنگام زرتشت بود که مالکیت واجد معنای اصلی خود گردید و با واژگانی چون تصاحب و تصرف متمایز شد. از آن زمان هرکس توانست دور زمینی را علامت زده و آن را از آن خود کند. دین بهی به همگان این حق را داد که مالک و صاحب آن چیزی باشند که برای آن زحمت کشیده‌اند. اهورامزدا و فرمانروا تضمین‌کننده این مالکیت بودند.

## پیوست نظری؛ مقایسه فلسفه سیاسی ایران و یونان باستان

فلسفه در یونان، مانند تمام نقاط عالم، در پدیدارهای طبیعی ریشه داشته است. در این مرحله آغازین تفکر فلسفی، همه دانسته‌ها و نادانسته‌ها - از جزئی‌ترین پدیده‌ها تا کلی‌ترین و پیچیده‌ترین آن‌ها - بر تحلیل عناصر طبیعت استوار بود. در این دوره، چند خدا پرستش می‌شد، که همه آنان نیز، خدایان برگرفته از طبیعت بودند؛ خورشید، ماه، ستاره، آب و آتش. باور به یکی از این خدایان، ریشه در تفکر و تأملات فلسفی داشت. در واقع، اگر منشأ پدیده‌ای نامشخص بود، که البته در آن روزگاران فراوان بود، آن را زائیده یکی از این خدایان می‌دانستند. بنابر این، ایزدان عمدتاً جوهر یا علت پدیده‌ها و رخدادها بودند.

نخستین امکان فلسفی در یونان باستان، به طالس برمی‌گردد. برخی وی را پایه‌گذار مکتبی به نام ملطی دانسته‌اند. طالس گوهر و ذات همه چیز را آب می‌دانست. به باور



وی، زمین بشقابی از آب یخ‌زده است که در اقیانوس و بخار شناور است. انکسیمنس، شاگرد وی، جوهر را هوا می‌دانست، و هراکلیتوس نیز بنیاد همه چیز را آتش می‌دانست.<sup>(۵۳)</sup>

دوران دوم در شکل‌گیری تفکر فلسفی، عهد سوفسطاییان بود. سوفسطاییان، فلسفه را از آسمان به زمین کشاندند و محور فلسفه‌ورزی آنان انسان بود. آنان منشأ، گوهر و بنیاد همه چیز را انسان می‌دانستند و خارج از انسان مفهوم دیگری را تصور نمی‌کردند. فلسفه آنان، پایانی بود بر توهم و رمزآلودگی طبیعت. توجه سوفسطاییان به انسان ممکن است دلایل بسیاری داشته باشد، اما سه دلیل بنیادی را می‌توان برجسته کرد.

نخست سوفسطاییان منشأ نژادی متفاوتی با یونانیان داشتند، و به آن‌ها خارجی یا متیک گفته می‌شد. آنان انسان را به مثابه موجودی فیزیولوژیک و متعلق به یک جغرافیای تاریخی محدود و محصور در نظر می‌گرفتند. بله، از منظر آنان انسان به مثابه «جوهر» بود. جوهری متعالی که همه چیز و همه جا تابعی از وجود اوست.

دوم: معیشت آن‌ها از طریق آموزش سخن‌وری تأمین می‌شد. در واقع، این شیوه معیشت، چیزی جز انسان را در بافت فکری اینان جای نمی‌داد.

سوم: آنان فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی بودند. آن‌ها شهرنشین بودند و نه شهروند، و در نتیجه از هیچ‌گونه امتیاز شهروندی برخوردار نبودند. بنابر این، دغدغه‌های اقتصادی، اجتماعی، نژادی و سیاسی آن‌ها را به انسان که انضمامی‌ترین کانون تفکر و فلسفیدن به شمار می‌رفت، رهنمون کرد.

نگاه سوفسطاییان به جهان، تازه و بدیع بود. تعمق در هستی انسان و جهان و تلاش برای واکاوی «هستی‌ها» آن‌ها را در تاریخ فلسفه متمایز نموده است. هایدگر بیان می‌کند که فلسفه پس از سوفسطاییان کاملاً در جهت توصیف «هست‌ها» بود و نه «هستی‌ها». کار فلسفه از پژوهش هستی‌ها، صرفاً به بیان وجودات و هست‌ها منحصر شده است. سوفیسط به بررسی حقیقت هستی و موقعیت انسان در آن پرداختند. سوفسطاییان به تمام معنا فیلسوفان جهان واقع بودند و اساساً هرگونه نظرگاه متافیزیکی را رد می‌نمودند. آنان جهان پس از مرگ را انکار و همه چیز را در جهان واقع می‌دیدند.

دوران سوم در تفکر فلسفی یونان، دوران آمیختگی بود. پس از افول سوفسطاییان، افلاطون و ارسطو، به ویژه افلاطون انسان را درون متافیزیک به پیش بردند. افلاطون و

ارسطو امر پیشینی یا آنچه را در حوزه رمزآلودگی نادانستنی و نامکشوفه قرار داشت، به صورت متافیزیکی تحلیل نمودند و امور پسینی را بر مبنای واقعیات انضمامی؛ چرا که اینان در بستر اجتماع زیست می‌کردند و دغدغه‌های فراخی در باب سیاست، فرهنگ، اجتماع و اقتصاد داشتند. بنابر این، با تساهل می‌توان گفت که در این دوره ایده و ماده با هم در آمیختند و انسان در درون متافیزیک به پیش رفت.

اما در ایران باستان وضع به گونه‌ای دیگر بود. در این جا طبیعت‌گرایی که با ورود آریایی‌ها به ایران آغاز گردید و در آیین‌هایی چون میتراپسم متجلی شد، به یک باره به درون یک نظام متافیزیکی غلیظ و فراخ درغلطید، و تفکر بر مبنای انسان و شرایط انضمامی شکل نگرفت. از زمان تشکیل روحانیت زرتشتی (موبدان، مغان، کاتوزیان و ...) شریعت آن قدر فربه شد که مجالی برای انسان نماند. اگر در یونان باستان، متافیزیک برای انسان بود، در ایران باستان انسان به متافیزیک تعلق گرفت؛ متافیزیکی که در پیوند با قدرت، به ویژه در روزگار ساسانیان، بستری از سترونی و نازایی خرد فلسفی را پدید آورد. انسان ایرانی در حصار بلند متافیزیک و درون پیله تنگ و تاریک شریعت دوران ساسانی به موجودی بیگانه با خرد فلسفی بدل شد.

این که چگونه و چرا این دو حوزه تمدنی کهن ایران و یونان، در خرد فلسفی دچار چنین تفاوت و تفرق فراخی گردیدند، خود مجال و مقال گسترده‌ای طلب می‌کند که باید در گستره‌ای مستقل به آن پرداخته شود. نگارنده پنج سبب و منشأ اصلی را درباره این مهم حائز اهمیت می‌داند؛ بدون آن که لزوماً به یکی از آن‌ها برتری خاصی بدهد.

نخست، ساخت دولت-شهری یونان باستان. جغرافیای سیاسی یونان باستان و تقسیم سیاسی آن بر مبنای دولت-شهر قرار داشت. یونان از دولت-شهرهای متعددی تشکیل شده بود که هر کدام از آن‌ها، واحدهای سیاسی-اقتصادی شبه‌مستقلی به شمار می‌رفت. دولت-شهر در یونان کلاسیک، ظرفی است که ظرفیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را نمایندگی می‌کرد. از این تعبیر نباید چنین استنباط کرد که دولت-شهر مقدم بر این ظرفیت‌ها است و یا بر عکس. به تعبیر هانا آرنت، دولت-شهر را نباید به معنی فیزیکی آن در نظر گرفت، بلکه باید آن را سازمانی از مردم دانست که گرد هم آمده، عمل کرده و سخن می‌گویند.<sup>(۵۴)</sup> ساختارهای شهری این دولت-شهرها، آگورا (میدان عمومی شهر که محل گردهمایی‌ها بود)، ژیمنازیوم (ورزشگاه‌ها)، حمام‌های عمومی، دادگاه و مراکز اداری بود. در رأس این دولت‌شهرها، حاکمی قرار داشت که

شهروندان یا نمایندگان آن‌ها برمی‌گزیدند و کنترل و اداره جامعه نیز مستقیماً از جانب شهروندان یا نمایندگان آن‌ها صورت می‌گرفت. شرف‌الدین خراسانی، ریشه باروری و شکوفایی خرد فلسفی در یونان باستان را در وضعیت جغرافیایی این کشور می‌داند<sup>(۵۵)</sup> و بسیاری دیگر آن را ناشی از نظام دولت-شهری می‌دانند.<sup>(۵۶)</sup> ایران باستان دارای جغرافیای سیاسی کاملاً متمایزی با دولت-شهرهای یونان باستان بود؛ پهنه پهناوری که شاهی نیرومند بر آن فرمان روایی می‌کرد. شاه به واسطه زور و قدرت و یا از طریق وراثت و فره ایزدی به این منصب می‌رسید. اگرچه در ایران شهرهای متعدد و نسبتاً بزرگی وجود داشت، اما مردم در بهترین حالت شهرنشین بودند و نه شهروند.

دوم، حقوق مدنی مستقل از نظام متافیزیکی؛ وجود قوانین مدنی و قضایی در یونان باستان، بر مبنای نظام دولت-شهری، و یک‌سانی شهروندان در برابر قانون، امتیاز ویژه این ساختار بود. در یونان قانون برآمده از عرف، سنن و نیاز شهروندان بود که تخطی از آن می‌توانست برای هر کس و در هر مقام، هزینه‌های بسیاری به دنبال داشته باشد. دادگاه‌های دولت-شهرها وظیفه بررسی تخطی شهروندان و حاکمان را عهده‌دار بود و نظام سیاسی محکومین را مجازات می‌کرد. سامان دادن دولت بر پایه قانونی که توسط مردم اعتبار پیدا می‌کند، در واقع یک انقلاب در زندگی فکری و اجتماعی به حساب می‌آید. «از این انقلاب بود که انسان تازه‌ای ظهور کرد، انسانی که در قالب شهروند ظاهر شد. از این تحول این فکر زاده می‌شود که باید برای زندگی اجتماعی و سیاسی معیارهای کلی پیدا کرد».<sup>(۵۷)</sup> نظام حقوقی-قضایی یونان باستان پایه و مبنای حقوق مدرن به شمار می‌رود. در ایران باستان، هیچ‌گاه قانون در معنای اعم و اخص شکل نگرفت. قانون اراده شاه و خواست وی بود، که بر مبنای منافع، تفکرات و وابستگی‌های قومی-مذهبی وی شکل می‌گرفت. در ایران محکمه و دادگاه نیز هم‌چون قانون، اراده همایونی و خواست شهریاری بود. تخطی از فرمان شهریاری جرم محسوب می‌شد و حتی نوع مجازات مجرم را نیز خود شهریاری مشخص می‌نمود.

سوم، تکثر خدایان و عدم وجود مذهب رسمی؛ در یونان باستان هیچ‌گاه خدای واحد یا مذهب رسمی وجود نداشت. خدایگان و الهه‌های متعددی وجود داشت که هر کدام از آن‌ها خالق و نماد یکی از پدیده‌های انسانی یا طبیعی به شمار می‌رفت. «در میان خدایان یونان دموکراسی حاکم بود. دوازده خدای المپ جلسات بحث و مشاوره و تصمیم‌گیری دارند. در این جلسات، هر خدا دارای یک رای است. اموری که مربوط

به همه خدایان است در مجلس خدایان طرح و پس از بحث و مشاوره در مورد آن قضاوت و تصمیم‌گیری می‌شود».<sup>(۵۸)</sup> تکثر خدایان به حدی بود که خارج‌جیانی که به آتن یا سایر دولت‌شهرها می‌آمدند، می‌توانستند خدایان و بتان خود را همراه آورده و در آن جا پرستش کنند. خداوندگاران یونان باستان زندگی انسانی داشتند. آن‌ها ازدواج می‌کردند، می‌نوشیدند، می‌خوردند، عصبانی می‌شدند و تولیدمثل می‌کردند. برخلاف اهورامزدا، خدایان یونانی در آسمان‌ها نبودند و در زمین با آنان زندگی می‌کردند. خدایگان یونانی بر خلاف اهورامزدا حجمی از نور، راستی و زیبایی نبودند بلکه افرادی پیکره‌مند با خصایص انسانی بودند. بر خلاف اهورامزدا که تنها و تنها سرچشمه خیر و خوبی بود، خدایان یونانی هم‌زمان خوب و بد بودند، و هر زمان می‌توانست یکی از این دو فعل از آن‌ها سر بزند. اهورامزدا خدای همه انسان‌ها و مخلوقات است اما خدایان یونانی به گفته گوستاو شواب «تنها مربوط به شهروندان یونانی و نه بردگان یا دیگران هستند».<sup>(۵۹)</sup> در ایران باستان، پس از ظهور زرتشت و به ویژه در اواخر هخامنشیان و عهد ساسانی، همواره نظام تک‌خدایی حاکم بوده است. خدا به واسطه مغان و شهریاران تجسد یافت و ظهور فیزیکی پیدا نمود و در تمام ساحت‌های زندگی ایرانی وارد شد. فره ایزدی مفهومی بود که به شهریار مقام نیمه‌خدایی می‌بخشید و او را متافیزیک متجسد می‌نمود. اصطلاحاتی چون ظل‌السلطان و قبله عالم در فره ایزدی و مقام نیمه‌خدایی شاهان ایران باستان ریشه دارد.

چهارم، شیوه تولید و معیشت؛ نظام اقتصادی دولت-شهرهای یونان باستان بر برده‌داری استوار بود. در این نظام، برده‌ها نیروی مولد به شمار می‌رفتند که حاصل تولید آن‌ها به مصرف شهروندان می‌رسید. پولیبیوس، مورخ یونانی سده دوم پیش از میلاد، می‌گفت: برده در کنار رمه از «نیازهای زندگی» است. جامعه یونان تمامی ویژگی‌های یک جامعه برده‌دار را داشت. خانواده‌های ثروتمند بازرگان در برده‌داری سرمایه‌گذاری می‌کردند. بردگان یونان بخش عمده نیروی کار در کشاورزی، معدن و صنایع را تشکیل می‌دادند. بردگان خدمت‌کار، فروشنده و نگهبان زندان بودند و حتی پاره‌ای از وظایف انتظامی را نیز به عهده داشتند. بردگان یونان هم شامل یونانیان و هم غیر یونانیان می‌شدند.<sup>(۶۰)</sup> ارسطو برده را از «اقلام دارایی» و «افزاری مقدم بر افزار دیگر» می‌دانست. او بردگی را به دو گونه طبیعی و قانونی تقسیم می‌کرد: بردگی طبیعی بردگی آدمیانی است که «طبعاً برده‌اند» و به «حکم قوانین طبیعت» بندگی «برای‌شان هم

سودمند است و هم روا.» بردگی قانونی آن بردگی‌ای است که طبق این قانون همگانی برقرار می‌شود: «غنایمی که در جنگ به دست می‌آید از آن پیروز است.»<sup>(۶۱)</sup> در این فضا و ساختار بود که افلاطون کار شهروند را عملی مذموم می‌شمرد. او کنش ارزش‌مند شهروند را مباحثه، تفکر و رسیدگی به امور سیاسی دولت-شهر می‌دانست.

در ایران باستان، به دلیل کمیابی آب و زلزله مالکیت، شهریار صاحب زمین و محصول به شمار می‌رفت؛ به عبارت دیگر، پادشاه هم صاحب ابزار تولید بود و هم صاحب محصول. این دقیقاً همان چیزی است که مارکس آن را شیوه تولید آسیایی می‌خواند. مفهوم آغازین شیوه تولید آسیایی در کتاب *ایدئولوژی آلمانی*<sup>(۶۲)</sup> شکل گرفت و بعدها مارکس در نوشتار *صورت‌بندی اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری*<sup>(۶۳)</sup> آن را بسط داد. از نظر مارکس، «شیوه تولید آسیایی» نشان‌گر ساختار اقتصادی جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی است که از ترکیب مالکیت ارضی و حاکمیت سیاسی در کالبد یک حکومت متمرکز به وجود می‌آید. دولت آسیایی به دلیل سمت دوگانه خود در مقام مالک-حاکم، مازاد اقتصادی تولیدکنندگان مستقیم را به صورت مالیات-بهره مالکانه تصاحب می‌کند. دولت آسیایی، بازتولید اقتصاد را تأمین و تضمین می‌کند و در عین حال اساساً مستقل از روابط اقتصادی باقی می‌ماند. نبود نهاد مالکیت خصوصی بر زمین و طبقه مالک مستقل از دولت، ویژگی‌های معرف این مفهوم و تفسیرهای گوناگون آن در نظریه مارکسیستی است.<sup>(۶۴)</sup> از نظر مارکس نبود مالکیت خصوصی بر زمین «کلید واقعی بهشت شرق است».<sup>(۶۵)</sup> این نبود مالکیت خصوصی به اقتدار بیش از حد دولت در نظام آسیایی می‌انجامد که خود زمینه‌ساز استثمار است. در واقع، از نظر مارکس نبود مالکیت خصوصی بدین علت بود که در جامعه آسیایی همه چیز تحت اختیار دولت قرار داشت. بدین دلیل او قویاً معتقد بود که دولت آسیایی ماهیت استثمار دارد. دولت در شیوه تولید آسیایی با عهده‌دار شدن مالکیت یا کنترل نهایی شکل استفاده از زمین، مانع رشد مالکیت خصوصی زمین می‌گردد و این امر دو نتیجه بسیار مهم را در پی دارد: نخست «استبداد شرقی» و دوم «اهمیت فزاینده و فراخ مذهب در همه بافت‌ها و ساختارهای انسانی».

پنجم، تقسیم طبقاتی و تفکیک قوا؛ دولت-شهرهای یونان، نظامی به شدت طبقاتی بودند و هر طبقه کارویژه‌های مخصوص خود را داشت. طبق روایت پلوتارک، اعضای قبایل آتن به سه طبقه تقسیم می‌شدند: اوپاتریدها (اشراف قبیله)، دمیورژها

(صنعت‌گران و بازرگانان)، ژنومورها (کشاورزان خرده‌پا و پیشه‌وران و کارگران). واژه «دموس» (مردم، خلق) دربرگیرنده طبقات دو و سه بود.<sup>(۶۶)</sup> در بین خدایان یونانی نیز تقسیم کار و اصل عدم دخالت وجود داشت. «در میان خدایان یونان مرزهای قدرت و مسؤولیت‌ها تقسیم شده و مشخص است. هر خدایی در مورد مسائل مربوط به بخش خود اختیار تام دارد. حتی دخالت رئیس خدایان زئوس نیز در امور مربوط به دیگران حد معینی دارد. خود زئوس نیز همه‌کاره و هیچ‌کاره نیست. او نیز در بخش معینی مسؤولیت خود را داراست».<sup>(۶۷)</sup> در یونان باستان تفکیک قوای نسبی حاکم بود و به ندرت طبقه‌ای یا قشری در امور سایر طبقات یا اقشار دخالت می‌نمود. برای نمونه، به ندرت جنگاوران دعوی حاکمیت داشتند یا کاهنین توقع سلطنت. افلاطون این تفکیک عمل‌کرد طبقاتی را به‌منزله الگوی اصیل عدالت در جمهور خویش آورده است.

عدالت مدینه در این است که هر کسی بدون دخالت در کار دیگران مواظب و متوجه کار خود باشد. همان‌گونه که فرد وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه خود را انجام دهند و پایین‌تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته باشد، همین‌طور مدینه وقتی عادل یا درستکار است که تمام طبقات و افرادی که طبقات از آن‌ها ترکیب و تألیف شده است، وظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند. از سوی دیگر، بی‌عدالتی سیاسی عبارت است از روحیه ناآرامی و بیقراری و دخالت در کار دیگران، که منجر به طبقه‌ای می‌شود که در کار طبقه دیگر مداخله می‌کند.<sup>(۶۸)</sup>

اما در ایران باستان آمیختگی و امتزاج غلیظ طبقاتی وجود داشت. در آن دوره جهش طبقاتی به صورت آنی روی می‌نمود، رئیس قبیله‌ای به شاهنشاهی می‌رسید یا جنگ سالاری نافرمانی می‌کرد و پس از پیروزی به مقام شهریاری می‌رسید. شاید نخستین و مهم‌ترین علت این امر آمیختگی دین و دولت و در مرتبه بعد تعلق شهریان به طبقه جنگاور بود.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. جیمز تولی (زمستان ۸۳)، «روش‌شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸، ص ۵۷-۸۴.
  2. J. R. Searle (1979), *Expression and Meaning*, Cambridge University Press, pp. 11-19.
  ۳. امیر روشن (تابستان، ۱۳۸۷)، «کوئینتین اسکینر و هرمنوتیک قصدگرا در اندیشه سیاسی»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۴، ص ۲۹-۲۴.
  4. *Meaning and Context, Quentin Skinner and His Critics*, Tully, James (ed) New Jersey, Princeton University Press, 1988.
  ۵. اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگه.
  6. CHR. Bartholomae (1918), *Zarathustras: Leben und Lehre*, Akademische Rede, Heidelberg 22 November.
- این نوشتار توسط نگارنده و ماکسیمیلیان کینتسلر ترجمه شده و به زودی به طبع خواهد رسید.
۷. در این نوشتار مبنا ترجمه استاد پورداوود از گاهان بوده، ولی منابع دیگری نیز چون برگردان علی اکبر جعفری، موبد رستم شهرزادی و موبد فیروز آذرگشسب و هم‌چنین از میان ترجمه دانشمندان اروپایی از گاهان، برگردان هومباخ مورد استفاده قرار گرفته است:
- Helmut Humbach and Pallan Ichaporia (1994), *The Heritage of Zarathushtra, A New Translation of His Gathas*, Universitat Sverlag, Heidelberg.
۸. Zarathushtra Spitama (یسنه، هات ۲۹، بند ۸)
  ۹. جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۷۴)، *زرتشت، مزدیسنا و حکومت*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ص ۵۱.
  ۱۰. ژاله آموزگار و احمد تفضلی (۱۳۸۶)، *اسطوره زندگی زرتشت*، تهران، چشمه، ص ۲۲.

- هم‌چنین در مورد تاریخ زایش زرتشت ر. ک:
- والتر برونو هنینگ (۱۳۷۹)، *زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر*، ترجمه کامران فانی، تهران، کتاب پرواز، ص ۸۵-۱۰۷.
  - محمد تقی راشد محصل، *اوستا*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص ۱۰۱-۷۳.
  - ۱۱. فرهنگ مهر (۱۳۸۷)، *دیدنی نواز دینی کهن*، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۴۰۳-۴۰۴.
- هم‌چنین ر. ک:
- محمد مهدی موذن جامی (۱۳۸۷)، *عصر گاتاها (افول عصر پهلوانی)*، به نقل از *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۶۱۴-۶۱۶.
  - گرادو نیولی (۱۳۸۱)، *زمان و زادگاه زرتشت*، ترجمه سیدمنصور سید سجادی، تهران، نشر آگه، ص ۱۲۵-۲۰۷.
  - ۱۲. آموزگار و تفضلی، پیشین، ص ۲۵.
  - ۱۳. هنریک ساموئل نیبرگ (۱۳۸۷)، *زرتشت در تاریخ*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۱۲۹.
  - ۱۴. مری بویس (۱۳۸۷)، *تعالیم زرتشت، اعتقادات موروثی و آیین‌های نوین*، ترجمه همایون صنعتی زاده، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۴۳۵.
  - ۱۵. آموزگار و تفضلی، پیشین، ص ۲۷.
  - ۱۶. آشتیانی، پیشین، ص ۳۸-۳۷.
  - کریستن سن نیز چنین عقیده‌ای دارد ر. ک:
  - هاشم رضی، «باورهای ایرانیان در آغاز هزاره نخست پیش از میلاد»، به نقل از [www.iptra.ir](http://www.iptra.ir)
  - ۱۷. ژاله آموزگار (۱۳۸۴)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران، نشر سمت، ص ۳۷-۳۸.
  - ۱۸. آشتیانی، پیشین، ص ۳۸.
  - ۱۹. گیگر (۱۳۴۳)، *اشپیگل و دیگران*، عصر اوستا، ترجمه مجید رضی، تهران، موسسه مطبوعاتی آسیا، ص ۴۲.



۲۰. نیبرگ، پیشین، ص ۱۳۰.
۲۱. هاشم رضی (۱۳۴۲)، *تاریخ ادیان، جلد سوم؛ پیرایش فلسفه*، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۴۲، ص ۱۱۵۸.
۲۲. مهرداد بهار (۱۳۷۵)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، نشر آگه، ص ۲۶۳-۲۷۴.
۲۳. موذن جامی، پیشین، ص ۶۳۰-۶۳۱.
۲۴. اوتاکار کلیما (۱۳۸۷)، *فرهنگ ایران باستان خاوری*، ترجمه عیسی شهایی، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۲۵.
25. Scott Burchil and Andrew Linklater (1984), *Theory of International relations*, St, Martin Press, p. 189.
۲۶. محمد ضیمران (۱۳۷۹)، *ژاک دریدا؛ متافیزیک حضور*، تهران، هرمس، ص ۱۰۶.
۲۷. آموزگار و تفضلی، پیشین، ص ۲۵.
۲۸. گیگر، اشپیگل و دیگران، پیشین، ص ۴۴-۴۳.
۲۹. همان.
۳۰. فرهنگ مهر، «آرای دینی و فلسفی زرتشت»، به نقل از سایت کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت به نشانی [www.iptra.ir](http://www.iptra.ir)
31. Ilya Gershevich, *Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge University Press, p 9.
۳۲. ریچارد نیلسون فرای (۱۳۸۷)، *زرتشت و پیام او*، ترجمه مسعود رجب نیا، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ۲۹۹-۳۰۰.
۳۳. رژه گارودی، درباره اندیشه زرتشت، ترجمه ناصح ناطق، به نقل از: *زندگی و اندیشه زرتشت*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۷، ص ۳۷۲.
۳۴. کارل اشمیت، جورجو آگامبن و دیگران (۱۳۸۷)، *قانون و خشونت*، ترجمه م. فرهادپور، ا. مهرگان، ص، نجفی، تهران، پیک صبا، ص ۱۵۵-۸۹.
۳۵. *نامه تنسر به گشنسب*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۵۳.

۳۶. فتح الله مجتبایی (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ص ۹۷.
۳۷. ظاهر احراری (۱۳۸۷)، چهره زرتشت در شاهنامه فردوسی، به نقل از: زندگی و اندیشه زرتشت، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۱۳۳.
۳۸. میرچا الیاده (۱۳۸۷)، واقعیت تاریخی و پیام‌های آسمانی زرتشت، ترجمه حسین حیدری، به نقل از: زندگی و اندیشه زرتشت، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ص ۷۲۷.
۳۹. مجتبایی، پیشین، ص ۳۱-۳۰.
۴۰. محمد رضایی راد (۱۳۷۸)، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران، طرح نو، ص ۱۸.
۴۱. فرهنگ رجایی (۱۳۷۲)، تحول اندیشه‌های سیاسی در شرق باستان، تهران، قومس، ۱۳۷۲، ص ۶۴.
۴۲. آشتیانی، پیشین، ص ۲۰۶.
۴۳. مهرداد مهرین (۱۳۶۴)، آشا وهیرشتا یا پیام زرتشت، تهران، فروهر، از مقدمه کتاب.
۴۴. گیگر، اشپیگل و دیگران، پیشین، ص ۲۰۹.
۴۵. فردریش انگلس (۱۳۵۴)، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه مسعود احمدزاده، تهران، نشر آهنگ، ص ۶۰-۵۸.
۴۶. پیشین، ص ۷۱-۶۰.
۴۷. پیشین، ص ۷۳-۷۰.
۴۸. پیشین، ص ۹۱-۱۰۰.
۴۹. فرهنگ مهر، پیشین، همان سایت.
۵۰. ویل دورانت، «ظهور زرتشت»، به نقل از [www.iptra.ir](http://www.iptra.ir)
۵۱. در این زمینه ر.ک: محسن ابوالقاسمی (۱۳۸۲)، یسن ۵۳، اندرنامه زرتشت، تهران، فروهر، ۱۳۸۲.
۵۲. گیگر، اشپیگل و دیگران، پیشین، ص ۲۰۹.

۵۳. شرف‌الدین خراسانی (۱۳۸۳)، *نخستین فیلسوفان یونان*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- و هم‌چنین ر. ک: عبدالرحمن عالم (۱۳۷۸)، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، جلد نخست: *زایش فلسفه و نخستین متفکران سیاسی*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸، ص ۲۰-۵۹.
۵۴. حاتم قادری (۱۳۸۸)، *ایران و یونان*، تهران، نگاه معاصر، ص ۱۵-۱۶.
۵۵. شرف‌الدین خراسانی، پیشین، ص ۲-۶.
56. Oswyn Murray, Simon Price(ed) (1999), *The Greek City: from Homer to Alexander*, Oxford.
۵۷. ورنریگر (۱۳۷۶)، *پایدیا*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ص ۱۷۸.
۵۸. همایون مهمنش (اسفند ۱۳۵۸)، «خدایان یونان»، *مجله نامه*، تهران.
59. Gustav Schwab (1961), *Sagen Des Klassischen Altertums*, Freiburg.
60. Franklin W. Knight, «Slavery», in *Encyclopedia Americana*, vol.25, State University of New York, p. 19.
۶۱. ارسطو (۱۳۸۰)، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی و فرهنگی، ۲۰-۷.
۶۲. مارکس، انگلس، پلخانف (۱۳۸۶)، *لودویگ فویرباخ و ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه پرویز بابائی، تهران، چشمه.
۶۳. کارل مارکس (۱۳۸۱)، *صورت‌بندی اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری*، ترجمه خسرو پارسا، تهران، دیگر.
۶۴. عباس ولی (آذر و دی ۱۳۷۵)، «تناقض‌های مفهوم شیوه تولید آسیایی»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۱۱-۱۱۲.
۶۵. احمد سیف (۱۳۸۰)، *استبداد، مسأله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران*، تهران، رسانش، ۱۳۸۰، ص ۱۶.
۶۶. در این زمینه ر. ک:
- پلوتارک (۱۳۸۶)، *یونانیان و بربرها*، ترجمه قاسم صنعوی و امیر مهدی بدیع، تهران، توس.

۶۷. پیشین، مهمنش، همان مقاله.
۶۸. افلاطون (۱۳۴۹)، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی، ۴۸۸ الف ۱-۴۸۹ الف ۲.

